Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

Mehdi Zohrevandi

Economist

Emiritus philosopher in applying literature , Sadra Philosophy Group

Member of Royal bank Institute /UK

Arianglobal.fund@aol.com

www.swiftexperts.com

****

Friday, September 25, 2015

فلسفه نقد ادبی

مبانی زبانشناختی

" This paper is dedicated to ***Mehrzad Fara Sangy*** *who spent a major part of his brilliant life to reinstate the Persian language as capable and Immanent Language."*

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology



Mehdi Zohrevandi, Applying Literature philosopher, Sadra Philosophy Group

Honorary Member of Sadra Philosophy Group, G.Washington University /USA

Honorary Member of Philosophy and Religion Dept , New York University/USA

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

فلسفه نقد ادبی

مبانی زبانشناختی

****

دیباچه Preface

****

مدتی است بر آنم که مقاله ای در این باب مکتوب کنم و بنیان های زبانی و ساختاری آنرا در مبانی فلسفه نقد ادبی به رشته تحریر درآورم. قدری تعلل کردم تا اینکه مفاهیم جدیدتری " سوررئال" Surreal در مقولات شعری بیشتر باز شد و بر آن شدم که کار را ریشه ای و بنیانی بکاوم تا روشن شود که ارتباط این مفاهیم تا کجا میتواند پایه های اصلی نقد ادبی را شکل دهد. نگاهم در این مقاله تقریبن " ساختار گرایی Structuralism" است و نگاه هرمنوتیکی Hermeneutic یا تفسیر متنی را در این مقال جای نداده ام.

در این مقاله پژووهشی و تالیفی از منابع انگلیسی و ترجمه های اصیل انگلیسی متون فرانسوی بالاخص کتب ارزشمندی از کاتز ، چتمن ، سیمور ، روبی ، کوهن ، چامسکی و جاناتان کیولر استفاده کرده ام که در انتهای مقاله آنرا پای نوشت داده ام بالاخص در مورد اشعار سنگینا دار (موزون) منابعی را استفاده کرده ام که اکثرن خارجی بوده است ، چرا که راهیابی اشعار سپید را که ریشه های غربی – بیرونی در زبان پارسی دارد در این مورد کاویده ام. سعی کرده ام که در مبانی زبانشناختی کاربردی ، از اشعار بسیار زیبا و نوع نگارش های استاد مهرزاد فره سنگی استفاده کنم که این مقاله را با افتخار تقدیم این استاد فرهیخته نموده ام که نقش زاینده گی که این بزرگمرد در زمینه زبانشناختی شعر و ادب پارسی انجام می دهد تا چه حد برجسته است و نیازمند واکاوی های بیشتر و در توضیحاتی مبسوط ، نشان داده ام که این بزرگمرد ، در نوع ساختار کاربردی کارش ، چگونه از نظریه های نوام چامسکی بهره برده است و این بر مبانی پر ارزش کارش ، بسی افزووده است.

من در این مدتی که در مبانی نظری فلسفه و کلام بطور اعم تحقیق و پژووهش میکنم (نزدیک به 27 سال) و بشدت در زبان و آثار کاربردی آن بالاخص در حلقه وین و سترگ مرد زبانی آن حلقه ، " ویتگنشتاین" که فیلسوفی اگزیستانسیل مسلک و عملگراست ، تحقیق و پژووهش کرده ام ، هنوز در زبان پارسی ندیده ام شخصی مثل این استاد فرزانه دست به این زایش های ساختاری با توجه به شکل" توزیعی " Distributive واژه ها و " تمامیت بخشی " Integrity Making انها در اشعار زبان پارسی بزند گرچه دوستان دیگری نظیر دکتر ملایری هم در این باب زحمت بسیار کشیده اند که اجرشان ماجور ولی کار ایشان بسیار گسترده تر و بنیانی تر است . بگذریم از وظایف تکلیفی و دولتی مدار که فرهیخته گانی در حوزه فرهنگستان علوم بر حسب آن تکالیف ، انجام می دهند که از این مقوله آنرا جدا دانسته ام. به قطع او را باید از بانیان سبک " ساختگرایی نو اندیشان زبان پارسی " محسوب کرد. در توضیحات بعدی درون متن ، بیشتر متوجه خواهیم شد که کار ارزشمند او فقط "

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

برابر ساختن " واژه ها نیست بلکه بصورت ساختاری نشان خواهم داد که او دارای سبکی است که این سبک امروزه بعنوان یک روش در زبان و ادبیات فرانسه و انگلیسی در حال اجراست و بانیانی دارد و پیروانی (متابعینی) و برای خودش " ایسم" هم گرفته است . New Structuralism یا ساختارگرایی / ساختگرایی نوین . و او یک ساختگرای نوین پارسی است .

Acknowledgements

****

در این مقاله سعی کرده ام که خارج از عرف معمول نوشتار هایی که مقاله نویسی میشود بپردازم چون اساسن با آن روش های مالوف که مقدمه ای Preface داشته باشد و بعد واژه های کلیدی Key Words و ارجاعات درون متنی (در نوشت) خودداری کرده ام چون تقریبن در هیچ کجا از گفتاری مستقیم و خام استفاده نکرده ام مگر آنکه مورد قبولم بوده باشد و آنرا پرورده ام و اگر در جایی هم آنرا استفاده کرده ام در داخل علامت نقل قول یا گیومه Citation نهاده ام تا شبهه انتحال پیش نیاد و نام کاربرنده قبلی را هم قید کرده ام و در انتها کتاب مربوطه را ارجاع داده ام که در آن کتاب ها ، ارجاعات فراوانی هم نقل به نقل بوده است که خوانندگان گرامی میتوانند از آن ارجاعات و منابع هم با رجوع سود برند و استفاده نمایند. تمام مثال های بکار رفته در متن ، اثر خود مولف می باشد و تا جاییکه امکان داشته است سعی کرده ام که یکپارچه گی و تجانس Consistence متن را حفظ کنم که خواننده در هنگام مطالعه دچار وقفه و سر در گمی نشود. واژه هایی را که به منظور خاصی بکار برده ام بابر انگلیسی آنرا نگاشته ام که مخاطب دچار اعوجاج و کج برداشتی نگردد.

از زبان روز نوشتاری و گفتاری استفاده کرده ام و نخواستم در زبان نگارشی ، آنچنان تغییراتی بدهم که تمام واژه ها به زبان پارسی برگردد که در آنصورت دایره خوانش متن را به گروهی خاص محدود می کردم و این را خود نپسندیدم چون سعی کردم تا جائیکه امکان دارد با مثال ها مفهوم آنچه را که در پی القاء آن بوده ام ، برای طیف گسترده تری تفهیم کنم.

واژه هایی در زبان عربی مثل " حتی ، مثلا" ،عمیقا" و گروه واژه هایی که تنوین داشته اند را بدون استثنا حسب روزین شدن تلفظ ها ، با همان " تلفظ " نون" آخر " ختم کرده ام. در واژه گان پارسی به مانند " واژگان " و " بندگان" و... سعی کرده ام که این اشتباه خردسوزی که به جهت " زیبایی" اقدام به حذف " ه " در فرهنگ نوشتاری این زبان شده است را بر سیاق اصلی برگردانم و همان مثلن ، " واژه گان" قید کنم.

در جای جای مقاله سعی کرده ام تاحدیکه امکان دارد از واژه های پارسی استفاده کنم ولی کتمان نمیکنم بر برخی از واژه های عربی داخل زبان پارسی که دیرگاهیست مورد استفاده قرار میگیرد ، دست یازیده ام ، چون فهم بینابینی خواننده گان را هم مد نظر قرارداده ام.

در این مقاله ، نام کسانی برده شده است که ممکن است در قید حیات نباشند و آرزوی رحمت پروردگار را برایشان داشته ام و آنانیکه درقید حیات هستند ، آرزوی سلامتی و سرافرازی برایشان دارم. بسیاری از آنان از اینکه از نامشان در اینجا استفاده کرده ام شاید بی خبر باشند ولی هرچه بوده در تحسین شان آنان ، قلمفرسایی شده است. از منابعی از آنان استفاده کرده ام که بدون استثنا ارجاع داده ام و اگر از مطالبی از آنان در شبکه های اجتماعی استفاده شده ، چون کلید به اشتراک گذاری داشته است و طبق بند 2 ماده 3 قانون فی المثل فیسبوک در بخش Terms and privacy چون بصورت پیشفرض Default ، این امر مورد تایید کاربران قرارگرفته است ، استفاده از مطالبشان با ذکر منبع بلامانع بوده و به همین جهت ، پیشاپیش از آنان هم پوزشخواهم و هم سپاسگزاری می کنم.

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

در بخش انتهایی مقاله از چند شعر انگلیسی زیبا برای توضیحات ارزیابی نقد ساختار شعری استفاده جسته ام. منابع ذکر گردیده و ترجمه ها از آن مولف است و سعی کردهام که حسب محتوا و حال و هوای شعری ، آنرا موزون برگردان کنم. بنابراین مسوولیت ترجمه از آن مولف میباشد.

در شعری از کالریچ ، نام بانوویی بنام " سارا " قید شده است. من قدری در ترجمه شیطنت کرده ام ولی به اصل کلام شعر و برگردان ، در متن وفادار بوده ام و اضافات را در داخل براکت آورده ام. چون نام " سارا" در شعر مشابهت اسمی دارد با بانوی فرهیخته و هنرورز ، نازنین بانو " سارا اسماعیلی" پیشاپیش از این بانوی عزیز پوزشخواهم که چون ترجمان شعر ، قدری عاشقانه شده است ، وجه تسمیه ایجاد نگردد. با هزار پوزش از نازنین بانو سارا اسماعیلی ، اصل نام را در مثال شعری نگاه داشتم که انشاءالله اینجانب را پیش آن بانوی بزرگوار خجل نخواهد کرد.

لازم به یادآوریست که دو مکاتبه نسبتن طولانی با پرفسور جاناتان کیولر Jonathan Culler (یکی از مروجین سبک نقادی ادبی و ساختگرایی معاصر است) داشته ام و آن استاد معزز تا این حد گستره ، دستگاه زبانی را در بخش " گفتار و نوشتار" از من نمی پسندید و بیشتر بر " توانش و اجراء" تاکید می کرد. صرفنظر از آنچه که بین من و آن استاد فرهیخته چه گذشته است ، بر عقیده ام هستم و توضیحات مبسوطی را برای ایشان ارسال کردم و قدری هم در نوشتن آن جوابیه ها شیطنت کردم که به بازی الفاظ " منطق" که حوزه تخصصی تر مولف است کشانیده شد ولی خوب او هم استادیست سترگ و او هم در عقیده اش ماند ولی تعریض (پهنایش) مطالب اینجانب را بر عرصه های دیگر فهم ادبی (مقوله های دینی و فلسفی) خارج از حوزه تخصصی خود می دانست و نسبت به آنها سکوت کرد. جا دارد از این استاد پژووهشگر نیز تقدیری کرده باشم.

و آخرین تشکرم از اعضای سرایشکده واژه گان (Academy of Vocabulary Poets) است که مشوق اینجانب شدند که این مقاله تهیه گردد و همانانی هستند که باخواندن این مقاله ، نقد و نظرشان را در این باب خواهند نگاشت که به باروری بیشتر این فهم بینابینی ، کمک شایانی خواهد کرد. از همه آنان عمیقن سپاسگزارم.

Mehdi Zohrevandi

Sadra Philosophy Group /Literary Dept

25th sept 2015

===

زبان ، وسیله ایست ارتباطی است برای فهم بین گروه های موجودات زنده. به همین جهت طبق طبقه بندی پیرس Pierse ، "زبان را به اجزاء نمایه ، شمایل و نشانه " تعریف کرده اند. ساده ترین نوع آن با حرکت بدن شروع میشود که امروزه آنرا Body Language مینامیم. در اعصار گذشته در حد بسیار ابتدایی و حامل قراردادهایی بود که این قرارداد ها در اشکال نباتی آن ثابت مانده است . در حد بسیار ساده و فقط جهت تکثیر و تولید مثل Proliferationدر گیاهان با انواع نمایه های بسیار جذاب برای جذب حشرات و انتقال گرده ها برای تولید مثل . این نوع آن در موارد بسیار پیچیده تر در موارد حیوانات و بالاخص انسانها از نمایه های اصلی ارتباط زبانی است که به اشکال دیگری نمود یافته است. در انسانهای اولیه این ارتباط یا بصورت حرکات بدنی بود و یا آواهایی بسیار ابتدایی و تقلید شده از حیوانات (مثل علائم زوزه گرگ برای حمله) و در نهایت ترسیم و زبان تصویر (که در ابتدا برای داشتن نماد های قبیله ای از داشتن پرچم و اشکالی ترسناک تا ترسیم نحوه زندگیشان بر دیوار غارها و نهایتن خلق خط تصویری. تمام ارتباط یا صورت لمسی بود و یا ساختن هر معادل آوایی برای هر شی واقعی رویتی. (میگویند که حضرت آدم از دست " غر غر " کردن حوا از بهشت فرار کرد چون فاقد زبان ارتباطی بودند و حیرانم که این خصیصه ارتباطی رمنده ، چگونه تا به امروز اثر ثابت خود

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

را حفظ کرده است !!!!!) واقعن قابل فهم و درک نیست که " دوستت دارم " را اولین بار چگونه گفته اند (احتمالن زبان تصویر ولی چگونگی آن باید خیلی جالب باشد !!!) ولی در هر صورت با آن ارتباط ، اولین ارتباط انتزاعی بشری شروع شده است.

زبان بخودی خود بنا بر احتیاج به ارتباط ، بطور کلی ایجاد شده است ، منتها دستور زبان و فرم دادن به آن و شکل گیری آن بعدن بر آن عارض شده است. ولی شکل گیری آن کاملن طبیعی و حسب طول زمان و بر اساس واقعیات اتفاق افتاده شکل گرفته است. اولین واج ها (حروف) همه باید آوایی باشد مثل خ ب د ک و.... که جالب است با تکرار واج ها ، منظوری را با عمل آن نشان میداده اند و سپس همان را برای آن عمل بکار می برده اند. من مثال های امروزی بکار میبرم . مثلن چخ چخ چخ حتمن برای راندن حیوانات بکار میرفته است . البته در زبان پارسی . در زبان های ابتدایی داستان اصلن این نبوده است. بخاطر اینکه بعلت عدم نیاز به گفتگو ، ساختار حلق و زبان هم در آدمی اینچنین نبوده است. شما نگاه کنید به زبان ماندارین که ریشه زبان چینی است. ببینید عاجزند از یادگیری زبان های دیگر بطور وسیع زیرا ، یکی از ابتدایی ترین زبان هاست و بعلت نوع تلفظشان در آن نوع ارتباط از بکار بردن واج های حلقی عاجزند. شرط میبندم که نتوانند بطور صحیح " غیر المغضوب علیم " را تلفظ کنند. چیزی که پارسی زبانان گاهی بهتر از عرب زبانان تلفظ میکنند. (بعدن در این باب توضیح خواهم داد که این ارتباط زبانی پارسی چقدر در سراییدن اشعار پارسی بصورت موزون و مقفا تاثیر داشته است) . دامنه افزایش موارد ارتباط انسانی با پدیده های طبیعی ، نیاز به این ترکیبات واج ها را افزایش داد. چیزی که هنوز در زبان ماندارین بصورت ابتدایی باقی مانده است و مثلن در باب اعداد 200 را که ما با قدری تغییر " دو صد یا دویست مینامیم " برایش یه تلفظ جداگانه دارند و به همین نحو تعداد واج هایشان بشدت زیاد است و همین است که فراگیری زبانشان و بالاخص دستور زبانی انرا بسیار دشوار کرده است. در واقع وقتی واژه ها در آمدند ، نامگذاری اشیاء شروع شد و آنجا بود که اولین ارتباطات قاعده مند زبانی شکل گرفت. مثلن اسب ، معنایی نداشت و فقط مصداقی در بیرون به حیوانی که اسب نامیده میشد. و بعد از آن ترکیب واژه ها ، که مثلن اسب سواری و.... آنجا که اجزاء زبان را تقسیم کردیم ، در بخش نشانه ها ، این از اولین نشانه ها بود. شمایل ها بیشتر انعکاس زبان تصویر بود در شباهت با آن شی خارجی. مثلن نقاشی آهو روی دیوار غار. نمایه ها بیشتر آثار و Effect از ارتباطات بود. در علم امروز نتایج یک آزمایش خون ، نمایه هایی از محتویات خونی فردی است که بیانی از حالات درونی جسمی آن دارد. در واقع با آن نمایه ها ، انگار خود آن خون بررسی میشود. پزشکان ، نگاهشان به خون ، همان نمایه های خونی است. ابر و باران و... کثیری از مثال های دیگر. اما نشانه ها قدری پیچیدگی دارند. داستان " دال و مدلول است " . ما در منطق نظری آنرا آگاهی و گواهی و یا تصور و تصدیق مینامیم. Cause and Effect. بیشتر اجزاء و ترکیبات واژه ها باید این رابطه دال و مدلولی را داشته باشند و الا " دستگاه زبانی" کارکرد منتظم خودش را از دست میدهد. واج شناسی دقیقن بر یکپارچگی این دستگاه زبانی تاکید دارد. شما این نکته واج شناسی و واژه ها را دست کم نگیرید. ببینید این واژه ها ، چه نظامات علمی را بر خود سوار کرده اند. مثالی بزنم. در ساده ترین مثال های استنتاجی در منطق نظری : حیوانات نفس میکشند . اسب حیوان است . پس نتیجه میگیریم که : اسب نفس میکشد. همین مثال ساده را بگیرید و ببینید که اگر ما نظام زبانی برای نشانه ها از اسب و نفس و کنشواژه های آن نداشته باشیم و درک درستی از آن ترکیبات که در نظام زبانی خلق شده اند ، با علومی که بعدن روی این ها سوار شده اند چه خواهیم کرد. امروزه بشر ، به خاطر این نظام زبانی ارتباطی در ریاضی است ، که بر پایه های فیزیک نظری و فیزیک اختر نشسته ست . روزی اگر حیوانات را " چخ" میکرد با همین آوا ها ابتدایی ، امروزه به مدد دستگاه منسجم زبانی ، بر افق رویداد Event Horizon سیاهچاله ها سوار است و در انها مشغول بررسی کندی و توقف زمان و به تله افتادن نور و کار را در ابعاد وسیعتر به طرح نظریه های دنیاهای موازی ریسمان وار همزمان ، با غیر همزمانی (تعبیری به ظاهر متناقض ولی کاربردی ، که فی المثل در همین زمان خودمان در جایی (مسامحه آمیز) دنیاهایی با میلیارد ها سال زمینی (بر اساس سال قرار دادی ما) پیش یا پس در حال وجود هستند. مدت

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

مدیدی نیست که تعبیر " زمان" بر هم ریخته است و تعابیر جدیش بر پایه های دستگاه زبانی ما نشسته است.

چیزی که بسیار باید بعنوان یک عنصر اساسی در این " ساختگرایی زبانی" مورد توجه قرار گیرد ، وجه تفارق ما بین دستگاه زبان و گفتار است. دستگاه زبان ، مجموعه ای از قواعد و هنجار ها ی بین افراد آن نظام زبانی است ، در صورتیکه گفتار ، جلوه ظهور آنست. نباید این خلط خردسوز را انجام دهیم که مثلن زبان فارسی ، همان جملاتی است که به فارسی می نگاریم. بلکه زبان پارسی تسلط و توانشی است که بر قواعد و هنجارهای این زبان داریم و آنرا باز تولید و درک میکنیم.

بدان صورت ما پارسی زبان هستیم والا فقط پاره نویسان پارسی هستیم. باید به این دقیقه بسیار متفطن بود. من مثال دیگری بزنم. بسیاری از مهاجران ایرانی در کشورهای غربی بالاخص آمریکا حضور دارند و مدت مدیدی است که آنجا هستند. شاید بعضی ها بیش از نیم قرن. زبان انگلیسی مینویسند و صحبت میکنند. آنانی که نمیتووانند بنویسند و فقط صحبت میکنند که اصلن مد نظر ما نیستند. آنان در اعداد انگلیسی زبان بشمار نمی آیند. انانی هم که مینویسند ، اگر مفهوم درستی از نظام زبانی انگلیسی نداشته باشند ، آنان هم انگلیسی زبان نیستند. بر همین منوال شاید 90 درصد انگلیسی زبانان ، انگلیسی زبان نیستند و شاید 95 درصد ایرانیان ، پارسی زبان نیستند. فقط پارسی حرف میزنندو گاهگداری هم مینویسند که خیلی شاهکار کنند ، بتوانند املا و انشای آنرا درست بنگارند.

درک نظام زبانی نیاز به درکی فراگیر از تاریخ و قومیت و فرهنگ آن ملتی دارد که به آن زبان گویش میکنند که دقیقن دستگاه زبانی بر آن نشسته است. مثالی بزنم تا داستان روشن شود. شما نگاه کنید اگر کسی به انگلیسی بنویسد : I take your skirt by my hand و او در جایی باشد که جمعی نشسته باشند ، گرچه جمله را از لحاظ قواعد املایی و انشایی درست بکار برده است ، ولی الباقی میخواهند بدانند که الباقی داستان چیست ؟ مضاف بر آنکه دامن را برای زنان میدانند و میخواهند بدانند چه بلایی بر سر آن زن آمده است ؟ در صورتیکه اگر در جمعی ایرانی باشد و بگوید ، دستم به دامنت (دستم را به دامنت میگیرم) و همگی مرد هم باشند ، درک میگردد که معنی آن بدنبال چاره جویی و استمداد از دیگری است. باید بدانیم و در این فرهنگ بوده باشیم و بفهمیم که در قدیم ، مردها " لباده " که حالت لباس گشادی مثل مانتو های شعبان استادخانی (شعبون استخونی) مثل ماکسی های غربی داشته است میپوشیدند و محتاجان ، برای درخواست کمک ، بحالت افتاده ، دست بر دامن آنها میزده اند. همچنین است : دامنکشان و یا دامن اطلسی که تعابیری دگر دارد و از خانواده الفاظ مورد استفاده استاد سیران در اشعارش . (استاد علی سیران ، شاعر و نقاش و عکاس معاصر ایرانی است . جهت آشنایی با کار های ایشان میتوانید به برگه شخصی اش در آدرس ذیل مراجعه فرمایید. https://www.facebook.com/ali.siran.5)

در واقع در ساختارگرایی ، بین دستگاه زبانی و گفتار دو وجهه تقابلی را باید در نظر گرفت . یکی "تمایز بین قاعده و رفتار " است و دیگری " تمایز بین نقشمندی کارا و غیر کارا " . در تمایز بین قاعده و رفتار ، تولید و انتقال معنا بسیار حیاتی است. در امورات مادی این همان داستان دال و مدلول است که قبلن بر آن توضیح دادم. اما در روابط اجتماعی ، بین این قاعده و رفتار ، تعامل آنی نیست و قدری فاصله مند است. یک فضای بالقوه نسبتن خالی که جای برداشت هایی را باز میگذارد.

من یادم می آید که در جایی تحقیق میکردم که در این برنامه های مد ، چرا مانکن ها آنطور راه میروند. در ایتالیا بودم که دیدم بهترین فرصت است از برای جستجو. در تحقیقاتم از این مراکز ، یکی از صاحبان قدیمی چنین مرکزی برایم تعریف کرد که در زمانی در یکی از سالنهای مد ، دکوراتوری را آورده بودند که کف سالن را دکور کند . او کف سالن را چنان تزیین کرده بود و بین کاشی های کف از نورپردازی های بسیار زیبا استفاده کرده بود که زیبایی کار را افزایش دهد و بهمین خاطر هشدار

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

داده بود که بین سنگفرش هایش (مثلن فرض کنید درز موزاییک ها) کسی پا نگذارد و مانکن ها مجبور شده بودند که آنچنان راه بروند که این تماس رخ ندهد و همان شد که امروزه آنرا میبینید !!!

خیلی کثیری از آنها نمیدانند که چرا باید اینطور راه بروند و فکر میکنند جزو سبک کارشان است !!! در مد مردان هم همین است و این شده است نمایه ای در اینخصوص. میخواهید تغییر معنای این نمایه را ببینید ، سری بزنید به پارک دانشجوی تهران و .... و مردانی را ببینید که اینچنین راه میروند و همگان هم نسبت به معانی آن نمایه ها که با اصل آن بسیار متفاوت است آگاهند.

اینست که باید فرق بین قاعده و رفتار را در دستگاه زبانی تشخیص دهیم. بدم نیامد مثال های دیگری بزنم تا مطلب فهم کامل گردد. میدانیم اگر در بعد فاصله باشیم و مشکل انتقال صدا را داشته باشیم زبان تصویر کاراتر است. در فرهنگ غربی اگر بخواهند که به کسی توهینی بکنند از نوع زشت آن ، انگشت وسط را از دور به او نشان می دهند. در ایران دست را مشت کرده و البته دست راست و از آرنج با نهادن ساعد چپ بر آن و عمود کردنش آنرا به نمایش میگذارند. دوستی دارم آلمانی که در سفری در ایران اینرا متوجه شده بود و میگفت مال شما بهتر است. هم ویرانگرتر است و هم اثرش در مخاطب بیشتر!!!!

همین وجوه تفارق تقابلی دستگاه زبان و گفتار در آراء نوام چامسکی با تعبیر بهتری از " توانش و اجرا " معرفی شده است. او معتقد بود که اغلب اوقات افرد از اجزاء دستگاه زبانی مطلع نیستند ولی توانش درک انرا در کاربرد زبانی دارند. مثالی بزنم. ممکن است شخصی از اجزای شرط در زبان پارسی مطلع نباشد ولی توانش درک و اجرا را داشته باشد. خیلی شنیده ایم که مثلن زنی به شوهرش یا دوست پسرش بگوید ، اگر برایم این ماشین را بخری ، آنوقت تو را بیشتر دوست می دارم !!! (من مثال خیلی ساده زدم . شاید این گویش شرطی به این سادگی گفته نشود ولی توانش و اجرای آن یک نتیجه را دارد. مردی شرطی وار برای همسرش یک کادویی میخرد و میداند که نتیجه این خریدن ، حداقل بوسه ای آبدار است . در واقع اینطور شرط شده است که اگر اینکار را بکنی ، آنرا دریافت خواهی کرد) . این نظام قاعده مند زبانی است بین تقابل " توانش و اجرا " که فهم فرهنگی آن زبان را نیازمند است.

در واقع در زبان ، فقط اشاره من به گفتار و نوشتار نیست بلکه در پی آنم که حتی رفتار و حرکات بدنی و پاره هایی وسیع از فرهنگ و معرفت و روابط اجتماعی را در این دستگاه تعریف کنم و همه آنها به نوعی دستگاه زبانی است. شما وقتی با هر چیزی رابطه برقرار میکنید ، به نحوی از انحاء باب زبان را بر آن گشوده اید. این معنای گسترده از زبان را دستگاه زبانی مینامیم. حال بیاییم بر قسمت دوم آن تقابل دستگاه زبان با گفتار و آن " نقشمندی کارا و غیر کارا " در واژه هاست. شما مثلن جمله " دوش میگیرم " را در استانهای متفاوت با تهران ببرید و بخوانندو تقریبن نزدیک به آن تلفظ میشود و این اشکالی ندارد. ولی اگر " دوش " را " موش" کردیم که فقط یک واج آن ، آنهم میم را با دال عوض کرده ایم ، گرچه آوایشان یکی است ولی معانی متفاوت ایجاد میکند. اینجا نقشمندی کارا مفهومش روشن میشود.

از بانیان این موضوع ، لویی استروس و سوسور فرانسوی بودند و آنرا " انقلاب واج شناسی ” نام نهادند. مثال آن مثلن عدد صفر است که نقش آن در بین اعداد دیگر و در رابطه با آنها روشن میشود. نازنین استاد علی سیران در این بخش مطالب شنیدنی دارد . نقل به مضمون آنست که الفبای زبان تصویر ، خط و نقطه و سطح و بافت و رنگ و... که در ارتباط با همدیگر چیزی از معنای تصویری خلق میکند که با تصویر دیگر متفاوت است. در واقع هویتی روانی اجتماعی ایجاد میکند که با هویت های مادی و ریاضی مستقل خود بسیار فرق دارند و متفاوت. شما قطره ای آب را تصور کنید که هویتی حجمی و رنگ زلال و اجزایی خاص دارد. قطرات دیگر آب را هم در نظر بگیرید و بعد آنان را روی هم

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

بریزید تا حجم آن به اندازه یک استخر شود . بعد آنرا در اندازه دریا تصور کنید. در آنجا هویتی دیگر از این انباشت بوجود می آید که در قطره مشاهده نمیشود. جزر و مد و فشار آب و غرقاب ساختن و موج و.... این نقشمندی های کارا میتواند در دستگاه زبانی چنان تغییراتی بدهد که اصول فهم را دچار تغییری شگرف سازد.

این نقشمندی کارا را در دستگاه زبانی ، " هویت رابطه ای" Relational Identity مینامیم.

این " هویت رابطه ای " بسیار مهم است و چنان این موجود " فرضی" برای خود در ذهن ما استقلالی ایجاد میکند که هیچ شکی در تاثیر آن بر روند نگاه و فهم ما باقی نمیگذارد. . مثالی بزنم. هواپیمای ساعت 9 صبح از تهران به فرانکفورت ، اگر در ابتدا ، ایرباس آ 330 باشد و بعد به هر علتی به بوئینگ 800-737 تغییر یابد (مثال ها کاملن حرفه ایست و به لحاظ بخشی از تخصص نگارنده در این نوع هواپیماهای مسافری انتخاب شده است) ، تاثیری در نگاه ما به آن پرواز " تهران-فرانکفورت" ندارد. حتی اگر با تاخیر در ساعت 11 صبح هم انجام شود ، باز برای ما همان پرواز است در صورتیکه خیلی از اجزا آن پرواز عوض شده است!!! در واقع آنچه که ذهن ما را در این مقوله در فهم آن معنا " ایستا" نگه میدارد ، آن " هویت رابطه ایست " که آن پرواز برای ما در ذهنمان ایجاد کرده است. گرچه هواپیما ، کاملن واقعی و مادی است ، اما این هویتی که ما در ذهنمان با این رابطه ایجاد میکنیم کاملن از آن واقعی بیرونی " واقعی تر " و صد البته صورتی از فهم است و غیر مادی ، ولی مستقل از آن اجزای مادی در نزد ما.

حال جا دارد که مثالی در دستگاه زبانی –هنری پارسی ذکر کنم. ما در فرهنگ ادبی – عارفانه-عشقی تمثیلی داریم از عشق " شیرین و فرهاد " و " لیلی و مجنون" و " یوسف و زلیخا" . همین سه نمونه نشانگر آنست که عنصر " هویت رابطه ای " کجاست . گویا با تعویض این عشاق (که بعضن تمثیلی هم ممکن است باشند و وجود خارجی نداشته باشند) ، اصل مطلب بصورت مستقل چنان در فرهنگ دستگاه زبانی ما ریشه دوانده است که میتوانیم در بین روابط خودمان با کسی که دوستش داریم ، هم مصادیقی بیابیم. این " عشق" و فهم از آن و " هویتی" که دارد کاملن از اجزاء مثالین خود رها شده است و تمثیل وار بر هر مقوله عشقی در آن حد ، مصداق می یابد. اینست آنچه که Relational Identity یا هویت رابطه ای مینامیم.

در بررسی دستگاه زبانی باید به دو نوع بررسی توجه داشته باشیم. یکی بررسی " زبان" " در زمانی " In The Time و یکی " بر زمانی" On the Time . در بررسی " بر زمانی" تلاشی است برای بازسازی دستگاه زبانی در مقطع زمانی مشخص . مثلن باز تولید واژه ها متناسب در عصر تکنولوژی (فن آوری) و در بررسی " در زمانی " تلاشی است برای بررسی سیر تاریخی مبانی و آن نظام در طول زمان پیدایش آن .

آنچه که بسیار مهم است ، اینست که در این پژووهش ها از بر هم آمیختن آنها جلوگیری کنیم. زبان ، دستگاهی از واحد های مرتبط به هم است که هویت این واحد ها ، حسب جایگاهشان در دستگاه زبانی معرفی میشود و نه بر اساس هویت تاریخی آن. " گیسو ی یار " در طول تاریخ زبانی پارسی نشانه هایی از رسیدن به خدا و پیچیده بودن آن سیر و سلوک بوده است ، چون گیس ها بافته شده بود است (در زمانی) ولی امروز در جایگاه خود در دستگاه زبانی ، میتواند نشان از " زیبایی" و رشته رشته بودن راه رسیدن به حق باشد (" بر زمانی") . در واقع ترکیبات واژه های زبانی ، معانی خود را حسب تغییرات نگاه ها و تغییر قرارداد های اجتماعی ، میتوانند تغییر دهند.

مثلن شک نکنید در اندیشه های مولانا ، خورشید او بر گرد زمین میگشته و اوست که طلوع و غروب میکرده است در صورتیکه همان خورشید ، امروزه نزد ما دیگر آن واحد گرما بخش زمین و آنچنان گردنده بدور زمین نیست (البته خورشید چرخش دارد و حرکت آن به نوع و نحوی دیگر است و همانند دویست سال پیش بعد از نظریات گالیله و کپرنیک ، دیگر جزو ثوابت تلقی نمیشود. تقریبن در

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

جهان میتوان گفت که دیگر ثوابتی وجود ندارد (بغیر از تکینگی Singularity که ان هم هنوز در معماست و ماهیت آن بر بشر مکشوف نیست) ، بلکه یکی از میلیارد ها اجزای این عالم است که گرمایش نه برای زمین ، بلکه بخاطر فعل و انفعالات درونی ان که لاجرم اتفاق می افتد. یک خورشید و تعابیر متفاوت در یک دستگاه زبانی ولی در طول زمان .

حالا برگردم به مثال های آن در زبان هنر و شعر. مثلن واژه های بسیاری از حضرت مولانا در مثنوی و سایر اثار دیگر او و همچنین در آثار حافظ داریم. مثل " زلف یار " . چشم خمار ، راه عشق ، زلف سیاه ، شب تار ، نی ، و..... که در زمان خودش حاوی مفاهیمی بوده است که در زمان خودش " بر زمانی " بوده است در دستگاه زبانی آن روزگار و در این روزگار ما واژه ها و ترکیبات واژه ای دیگر.

اما همان واژه ها " یک هویت رابطه ای" در " بر زمانی" آن روز گار داشته که برای ما در این روزگار حکم " در زمانی" را دارد و از بر هم ریزش آنان با آن معانی " هویت رابطه ای" باید بپرهیزیم. در واقع یک " هویت رابطه ای" در " بر زمانی ما " هویتی" جدید پیدا می کند که باید این هویت جدید درک گردد. اول آنکه مثلن ما باید از فرهنگ دستگاه زبانی ایرانی اطلاع داشته باشیم که بدانیم " تر دامنی" یعنی چه ؟ . در آن روز گار اگر بانویی عفت خود را بر باد فنا میداد که در اثر فعالیت های سکسی با نا محرم ، مجبور به شستن دامن خود میشد (گویا در آن روزگار کامل برهنه نمیشدند) این علامت از دست رفتن " عفت" می بود. این واژه که در آن روزگار " هویت رابطه ای " برای خود داشت و " بر زمان" آن روزگار می بود ، با حفظ هویت رابطه ای اش در فهم آن ، در این روزگار بصورت " بر زمانی " این دستگاه باید باز تعریف شود و یا فهم " بر زمانی" روزین گردد. من اشعار بسیار زیبایی از استاد سیران دیده ام که حاوی این واژه هاست که با فهم از اثر " توزیعی " Distributive و تمامیت بخشی کلیت شعری او Making Integrity باید فهمی درست از آن ارائه کرد. گیسوی پیچیده و سیب سرخ و آینه و آینه تر و دامن اطلسی و.... که در اشعار او " هویت رابطه ای دارند " باید و قطعن " بر زمانی" درک شود و نه " در زمانی " . آنچه که من به کرات دیده ام که شعرا به آن در شعار کلاسیک بی توجه اند دقیقن این نکته است که چون به دستگاه زبانی (بصورت اعم آن) آگاهی کامل ندارند ممکن است که اشعاری را با نگاه اول ، کلاسیک تشخیص دهند و بر همان سیاق " در زمانی In the Time و بعلت اینکه ما در زمان معاصر زندگی میکنیم به الفاظ " کهنه" و بی ثمر و غیره آنرا بر چسب بزنند و مورد نقد قرار دهند ، در صورتیکه اصلن به این امر اشراف ندارند که نمیتوان رابطه درست " در زمانی" و " بر زمانی" را درک نکرد و بر این فتوا رفت.

دقیقن بر این منوال است که در بحث شناخت ادیان که می رویم با این برچسب زدن های نا مطلوب مواجه میشویم. آنچه که در مقاله ای که برای استاد نازنینم ، جناب James Carse در گروه فلسفه دانشگاه نیورک ارسال کردم و آن استاد فرزانه هم (او ریاست کرسی فلسفه دین و ادبیات تطبیقی را در آن دانشگاه دارد و سالیانی است که اینجانب افتخار مکاتبات طولانی و مثمر ثمر را با او داشته ام) انگشت تایید بر آن نهاد ، همین نکته ظریف است که نباید ، این دو مقوله را بر هم بیامیزیم که مغالطه ای Fallacy خردسوز است. بگذریم از پاره های از شعرا که هنوز در بند خورانیدن و فهم مفاهیم و واژه های " بر زمانی " در ان " روزگار " با همان معانی و بر داشت ها در " بر زمانی " این روزگارند و بعنوان کلاسیست های سنت گرا هم شناخته میشوند و بر این مغالطه پایفشاری هم میکنند.

نمونه بارز آن در پیکره دینداران این روزگار " سلفی ها " هستند که تمام هم و غم شان ، بازگرداندن مسلمانان به اسلام ناب و اصیل زمان پیامبر اسلام (ص) هستند. امری ناشدنی و نا مطلوب. حتی در بین شیعیان امروز هم چنین گرایشی به چشم میخورد ولی غافل از آنانند که اسلام در زمان پیامبر اسلام (ص) بذری بود که کاشته شد و این بذر در سیر زمان است که نضج گرفت و درخت تنومند و باروری شد. شما نمیتوانید اسلام را از پیکره فلسفه و کلام و عرفان و .... پاک کنید و آن پیکر لاغر شده را بنام " اسلام اصیل " معرفی کنید. نهالی است که توسط بانی ان در زمین و ضمیر حاصلخیز انسانها کاشته شد و بالقوه توانایی بروز درختی سترگ را داشت که در پیکر زمان ، با انواع

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

حاصلخیز کننده ها (عقل و کلام و فلسفه و هنر و....) که همان علوم کلامی و عرفانی و فلسفی و .... بسط و گسترش یافت که امروزه آنرا نظاره گریم که صد البته در این خاک حاصلخیز ، هرز گیاهانی هم رویید که گرایش های تروریستی و ارهابی نظیر وهابی ها و سلفی ها نمونه بارز آن هستند.

عدم توجه به عنصر " بر زمانی" و " در زمانی" گاهی غنای یک فر هنگ را بر هم میریزد. ببینید در باب " نشانه ها" و " نماد ها" و " شمایلها" اگر رابطه درست " در زمانی " و " بر زمانی" درک نگردد ، آنوقت است که مثلن انسان اسلام را باید با اشکال بدوی امروزه در طرز لباس پوشیدن و ریش و زمختی بسان گروه داعش ISIS Group ببینیم که اشکالشان بسان آدمیان وحشی بیابانگرد و خونخوار جلوه کند. کاری ندارم از اینکه از این شمایل ها ، نشانه هایی را در حال القا هستند که باز منبعث از فرهنگ زبانی است برای فهمی دگر. اگر باز خوب متوجه نباشیم چندین منظور را دنبال میکنند. 1- تحجر که نشان از عدم فهم و مغالطه فرهنگ " فهم" " بر زمانی و در زمانی است ". 2- پالودن افکار آدمیان متوسط که پیکره دین ، بدین شکل است و با یک در زمانی مطلق ، هر گونه برداشت " بر زمانی " (روزین با حفظ شکل اصلی) را مطرود می دانند. 3- با خشونت لخت ، این نمایه ها را القا میکنند که اگر از یک برداشت دینی (که باز زیر مجموعه ای از دستگاه زبانی است) با این نگاه های مغالطه آمیز ، چنین نتایجی حاصل میشود ، جز معدود اندیشمندانی که هم این مطلب را درک میکنند ، در پی اهدافی هستند که نشات از برنامه ریزانی میگیرد که در پی گسستن " در زمانی " های یک فرهنگ از " بر زمانی " های آن هستند. به نعبیری که بعدن مشروحن بدان خوام پرداخت ، اگر بتوان دستگاه زبانی یک ملت را آسیب جدی به ان زد ، این گسستن ها و یا مغالطه بین آن هاست که میتواند این قوی ترین عنصر هویت یک ملت را دچار آسیب های جدی کرد.

شما نگاه کید به مفهوم حجاب (هویت رابطه ای) و شمایل آن (فرم شکلی خاص از آن بعنوان شکلی اصیل و فقط آن شکل مورد قبول) و انقطاع رابطه دال و مدلولی آن (علت وجودی و حفظ نشانه با درک عنصر بر زمانی) که امروزه دیگر نه بعنوان یک مفهوم " نجابت آور" استفاده نمیشود بلکه دقیقن شمایل آن ، رابطه ای جدید را در اذهان شکل داده است و آن " تفکیک کامل جنسیتی و بیانگر زمخت شدن جنس ظریف زن میباشد " که با درک درست " بر زمانی" به اشکالی متنوع و همگی هم مقبول بر اساس رابطه دال و مدلولی میتوان به علت واقعی قرارداده شدن این عامل در سطح اجتماع رسید و آنرا پذیرفت. مثال آن انواع پوشش هایست که همگی قابل قبول است و اصل پوشش روزین شده است (برزمانی) با حفظ هویت رابطه ای ان در بخش (در زمانی) .

به نعبیری نوع پوششی که عرب ها استفاده میکنند و یا داعشیان و ... نشان از این است که عینن یک عنصر هویت رابطه ای را از " در زمان" بدون هیچگونه غییری و اصلاحی بر دستگاه زبانی " بر زمان" آورده اند و اینست که نامش را در این فرهنگ " تحجر" میگذارند.

در واقع ما ایرانیان بخاطر اینکه حتا قبل از ورود اسلام این " حجاب" را در اشکالی دیگر داشته ایم و بعد از ورود اسلام قدری شکل آن عوض شد (تغییر شمایل ها) ولی باید درک درستی از زمانه آن روزگار و نگاه مردانه و وحشی خویی مردان داشته باشیم که چرا زنان را اینقدر در لفافه میپیچیدند . اصل مطلب ، را درست می دانم به لحاظ دلایل جغرافیایی و فرهنگی آن روزگار و در طی قرون متمادی ، این نگاه مردسالاری باعث شد که زنان در این " حجب" بمانند. بگذریم از اینکه در زمان مشروطیت و پاره هایی در زمان پهلوی اول و در زمان پهلوی دوم و همزمان در ترکیه ، بیکبار دست به " گسست" این " رابطه هویتی زدند و بسیاری از زنان در مخفی گاه های منازل ماندند که عفت خود نگاه دارند !! (آن یکی به یکباره آنرا گسست و این یکی که آنرا سفت چسبید که رها نشود !!) که اولی هدفش به غلط گسستن " هویت رابطه ای " از دستگاه زبانی بود و آن یکی بر حفظ ان رابطه بدون درک درستی از مقوله " در زمان " با " بر زمان " . در این روزگار هم کم نیستند که هنوز این دو مقوله را بر هم می آمیزند و مثلن با سکنا گزیدن در فرهنگی دیگر ، به این " گسست" تن میدهند و

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

به شکل آدمیان آن فرهنگ در می آیند. قصدم نه تقیح آنان است و نه جانبداری از اینان ، بلکه هدفم شناسایی و درک درستی از این مقوله است. شما نگاه کنید به اروپاییان ، که نوع لباس پوشیدنشان (رابطه دال و مدلول زبانی) متاثر از فرهنگی است که لگد محکمی به قرون وسطی Medieval زد و آنچنان روابط نشانه های دستگاه زبانی خود را گسست که از دل آن " تکنولوژی"(فن آوری) ظهور کرد که حتی در سرعتی بسیار وحشتناک ، خیلی از آثار ارتباطی زبانی آنان را فرو ریخت و خیل عظیمی از آدمیانی را ساخت که اگر آن 5 درصدی که اصل داستان را می دانند و ارتباط وثیق خود را با آن آرایه های دستگاه زبانی منقطع نکرده اند و از قضا بر مصدر راهبری سیستم ها نشسته اند ، اگر نمی بودند ، الان واقعن نمیشد حدس زد که چه بلایی بجان غربی ها در آن دیار افتاده بود. شما نگاه کنید به " برهنه گی" هایی که امروز جزو خوراک اولیه صنایع فیلمسازی و موسیقی از هر نوع آنست. آدمیانی که پیروان بسیاری دارند و تقریبن با تعدادی از آنها آشنایی دارم ، در دام هزار بلیه از اعتیاد و الکل و.... افتاده اند و جالب است که پذیرفتنی هم شده اند . ویتنی هیوستن را که شاید برای آن صدای جادویی اش دیگر نظیری نتوان یافت (این اواخر ملانی آمارو دختری سیاهپوست که آیدول Idol هم شد کار او را جادویی تر تکرار کرد) بعلت مصرف یش از حد مواد مخدر از دست داد. علتش آن گسست هزاران " رابطه هویتی" و بر هم ریزی های " در " و " بر" زمانی در دستگاه زبانی است. حال با این اوصاف ، چه بر ما رفته است که خود را با آن همه رابطه های بسیار غنی هویتی ، رها میکنیم و یکسره بدون توجه به عنصر " در زمانی" فرهنگ و دستگاه زبانی قومی دیگر ، به یکباره عین شیرجه زدن در استخری آماده ، به " بر زمان" فرهنگ دیگر میرویم ؟ نتیجه اش چه میشود ؟

شما قدری تفکر کنید ببینید چه اتفاقی افتاده است؟ دو نسل مهاجر عجیب و غریب در آن دیار شکل گرفته است. یکی که از " هویت رابطه ای " دستگاه زبانی خودش با تمام آلاف و مبانی آن گذشت و به یکباره خود را با شمایل جدیدی در آن دیار شکل داد که در بهترین حالتش اینست که زبان نوشتاری و گفتاری را می نویسد و می خواند. همین و بس . این در بهترین حالت آنست. و آن دیگری مثل الجزایری ها و مراکشی ها و... چندین نسل است که آنجایند و چنان خود را در حریم هایی نگاه داشتند و آن " هویت های رابطه ای " در زمانی" خود را نگاه داشتند و هرگز به " بر زمان کردن " ان تن ندادند و بعد از 4 نسل ، آدمیانی بیرون می آیند که دقیقن انگار اصحاب کهف بوده اند و با آن شمایل ها (به یاد جلادان زمان قرون وسطی و یا اعراب دهه 50 هجری می مانند) سرازیر شده اند تا کفار را در بین مسلمانان قتل عام کنند!!! . اگر کسی در بیرون این داستان ، خوب نظاره گر باشد و بداند که این بازی را چگونه طراحی کند ، آنوقت میتواند سر نخ خیلی از بازی های سیاسی جهان را در دست بگیرد.

از آدمیانی که موفق به درک این مقولات و یا به نوعی " توانش و اجرا" در دستگاه زبانی شدند و آنرا به نحو احسن در زنده گی شان استفاده کردند میتوانم از اشخاص ذیل بصورت نمادین نام ببرم.

1- آلن ایر سخنگوی فارسی زبان وزارت امور خارجه آمریکا که پارسی دانی بزرگ است (احاطه به دستگاه زبانی پارسی و ایرانی) و مولوی شناسی سترگ. هم او بود که در نشست های 5+1 بعنوان کارشناس ارشد نشسته بود و تیم آمریکا را مشاوره میداد تا بفهماند که ایرانیان مسقر در مذاکرات ، در کجا "منظور از رفتارشان " و آنچه میگویند چیست . بشدت بر فهم دستگاه زبانی ما استاد است و هم او بود که باعث درک درست آمریکائیان و اروپائیان از رفتار و کردار ایرانیان شد.
2- دکتر ظریف که او هم همکاریست دانشگاهی و البته استاد و بسیار هم فرهیخته و بالغ بر 40 سال است که بر دستگاه زبانی فرهنگ آمریکایی نشسته است و من میدانم چگونه " هویت رابطه ای" خویش را هیچگاه از یاد نبرد و دقیقن " در زمانی" فرهنگ و رفتار و... به نوعی دستگاه زبانی پارسی و ایرانی را در یک تشخیص بهینه از " بر زمان " امروزی بکار برد و نتیجه آن شد که دیگران 10 سال رفتند و نشد و او رفت و شد. و چقدر سخت است این بهینه کردن های " بر زمان" که فریاد های کسانی که در " در زمان" مانده اند را بشنوی که

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

چرا در مذاکرات ، قدم زدی ؟؟؟ این همانست که آنقدر بر روی آن تاکید دارم. درک درست همه دستگاه زبانی ، نه پاره های گفتار و نوشتاری آن زبان.

3- نازنین استادم ، استاد بی بدیل فلسفه معاصر ، حضرت آیت الله پرفسور دکتر مهدی حائری یزدی . سترگ استادی که او را از ابن سینا در فلسفه برتر میدانم. اوست که این نگارنده ، در حضورش درس فلسفه و کلام و اخلاق و انسانیت را تلمذ کرده است. سترگ استادی که زبان انگلیسی را از زبان پارسی بهتر مینوشت و صحبت میکرد و نه زبان عادی ، زبان فلسفی- کلامی و 16 سال بر ریاست کرسی فلسفه غرب در دانشگاه هاروارد و مک گیل تکیه زد و وارجاع (Reference) بسیاری از فیلسوفان معاصر شد. بدقت و زیبایی تمام عناصر " هویت رابطه ای" را درک کرده بود و به تمامی اشکال " در" و " بر" زمانی اشراف داشت و همو بود که آن کتاب سترگ " آگاهی و گواهی" را نوشت و پیکر قدر فیلسوفانی چون ارسطو و ابن سینا را در معقولات اولی و ثانیه ، به لرزه انداخت. با تمام این اوصاف ، وقتی که به نماز می ایستاد و به تعقیبات آن می پرداخت ، و گریه هایی که از ته دلش از خوف به حضرت حق بر گونه هایش جاری میشد ، هنوز هم که یادم می افتد ، لرزه بر اندامم می افتد. او براستی فرزند روزین اصالت های هویت گذشته در حال بود.

این ارتباطات داخل دستگاه زبانی ، چنان سترگ و با اهمیت است که در جایی " سوسور" گفت که " زبان نظامی است که " Tout se tient" است یعنی تمام اجزاء با هم تعاملات و روابطی تفکیک ناپذیر با هم دارند. این نکته بیانگر آنست که هرگونه تغییری در جهت " انفکاک " این عناصر اعم از فرهنگ قومی و یا رفتاری و یا گفتاری و یا مذهبی و .... چه آسیب های غیر قابل جبرانی به تمام پیکره یک ملت با دستگاه زبانی خود وارد میکند.

برگردیم به بحث زبان و دستگاه آن . در انگلیسی جملاتی داریم نظیر این :

I can't eat Pork but I can eat the beef of course

جمله بالا یک جمله بسیار عادی است که در اکثر گویش ها در رستوران های خارج از کشور هم میگوییم و هم میشنویم. در این دو جمله بصراحت اظهار میداریم که نمیتوانیم خوک بخوریم ولی گوساله را البته میتوانیم بخوریم. در این جملات " گوشت " خوک یا گوساله را مد نظر داریم ولی کلمه " گوشت Meat " را حذف کرده ایم. علت آنست که رابطه دال و مدلولی را در اینجا درک میکنیم و نمایه ها را هم بدرستی میفهمیم لذا به صراحت آنرا درک میکنیم.

من در زبان فارسی دیده ام که دو نفر که همدیگر را بشدت دوست دارند گاهی اظهار میکنند که " الهی بخورمت !!" . اگر فهم درستی از این جمله نداشته باشیم ، متهم به آدمخواری میگردیم !!! در صورتیکه در عنصر عشق ورزی زمینی ، این رابطه استعاری کلماتی معنا دار شده است.

من دوستی دارم که در حال فراگیری زبان انگلیسی است. برایم نوشته بود

I wish you victory . گفتم این چیست ، گفت برایت آرزوی پیروزی (موفقیت) میکنم . گرچه من دریافتم که منظورش چه بوده است ولی مرا به این نکته مهم رهنمون کرد که برای فهم یک دستگاه زبانی ، به فهم کثیری از روابط انسانی و فرهنگی و بومی و قومی نیازمندیم و بدون فهم درست آن ، به بیراهه میرویم.

عنصر دیگری که بسیار مهم است ، عنصر " زاینده گی واژه گان" (Words' Family Creation) است. در زبان انگلیسی و زبان عربی در آن قسم بسیار غنی هستند. کلماتی به مانند Bed , , Bedding Relate و Relation و در عربی کلماتی هم خانواده نظیر : علم ، معلم ، عالم ، متعلم ، ... از همدیگر اثر زایشی دارند. در زبان پارسی بعلت خاصیت منحصر بفرد آن بیشتر از ریشه های مصدر (بوندر) گونه گی واژه ها برای هم خانواده سازی استفاده شده است ولی این اواخر ، استاد مهرزاد

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

فره سنگی در ساختگرایی نوین دست بکاری بسیار ژرف زده است. اولن ، اقدام به برابر سازی واژه ها نموده است و حتا این عمل را تا حد " واج" ها کشانده است و تلفظ آوایی را دست به اصلاح زده است و به آن بسنده نکرده ، در زبان نوشتاری هم اقدام به نوشتار بر اساس گویش و گفتار درست نموده است. حذف " تنوین" و " تشدید " و " یای" مقصوره که از عربی بر این زبان وارد شده است را در دستور کار خود قرار داده است و اشکال نوینی را بر آن برابر کرده است. در صنعت اوزان (سنگینای) شعری ، مثلن در رباعی (چارپاره) ، بجای مفاعیلن ، مفاعیلن .... جایگزین " دریم رام رام دریم رام ...را نموده است و پاره هایی دیگر که در آثار این بزرگ هنرمند به چشم میخورد. این بخش اول کار او.

در بخش اشعارش ، فرمی خاصی را به صورت نوشتار های عمودی با نقطه چین هایی خاص اعمال میکند که " نشانه" زبانی خاصی را در خواندن اشعارش به مخاطب القا میکند که حاوی " سکون" هایی معنا دار است. بجای ویرگول ، با ترفندی خاص ، این سکون ها را ایجاد کرده است.

در فرم نوشتاری ، در پاره های اشعارش ، فهمی چند لایه و عمیق و پیوسته را ایجاد میکند (اثر توزیعی Distributive و در پاره های اشعارش ، رابطه تمامیت بخشی Making Integrity در حد بسیار بالایی به نمایش می گذارد. این دو خصوصیت دستگاه زبانی در نزد این استاد فرهیخته گاهی در لایه هایی پیچیده در اشعار او به چشم میخورد ولی از این " یکپارچه گی" زبانی خارج نمیشود.

کار سترگ او ، ساختن کلمات هم خانواده (اثر زایشی) در اسامی Names با مصدر های (بوندر) گوناگون و در افعال (کنشواژه ها) به زایش واژه هایی بسیار گیرا و با توجه به عناصر زبانی همت گمارده است.

نگاه کنید به یکی از اشعار این استاد فرهیخته :

... برای همه ی پروازگران با بالهای ناز بی نیاز از
****
! تو
دستاورد این پای درازی ،
که هر جستش سه سووت آسمان را ،
می سپارد ره ؛
به آنی ،
زنی آتش ،
فشانی از فشانهای گدازه ،.....
از کرووری سنگ سرگردان ،
... یکایک
هر شماری ، ...
: که در ناز کمانت بر گرایش
! می غنایند.....
~~~~
ای خمووشای گران جنبنده ی مهرو خردها ،
، "بسته بر" خود ..
... دروون نیلگوون - پیرووزه ی مینایی ات
: فریاد گوهرگوون سنگینای معنا در گدازست
کشاننده - شکانیده ؛
شکافنده - شکووفیده- شکووهنده ؛
: به زایش های آمیزش

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

گزیر بی گریز ناگزیهای هر سان نو گذاری ؛
که می آید فراهم تر ز آویزانی ی هر جایگاهی ؛

تو دستاورد این بال بدوون استخوانی ،
که هیچش پر نمی خواهد - ؛ -
! به نابوودانه گی در پیکرو تن

تو دستاورد این پای درازی ؛
: که آنی در می آویزد
تواتر گوونه بر ژرف نگاهی ،
چنان نیش تراویده ز خاری ،
خلیده در سر انگشت نگاری ؛

که ناگه می کشاند تا "خود خودهای" نقش میگساری ؛
: که می خواند دمی بر شاخه ساری

: تو..................
! دستاورد این نای درازی.....
****
****** از دفتر : " دیگربلندسرووده های دیگر" ***مهرزاد فره سنگی**

اگر بر این شعر زیبا نظری بیفکنیم ، در اولین نظر فرم نوشتاری آن جلب توجه میکند (نمایه ها ی زبانی) و در قسمت بعدی آن ، آهنگین بودن آن و بسیار با قدرت در ابتدا ظاهر شدن آن و تلفظ گویش ها ، و بدرستی ریزش آن در نوشتار و سکون های بسیار خوب ، با جدا کردن به موقع واژه های ترکیبی :

ای خمووشای گران جنبنده ی مهرو خردها ،

..بسته بر" خود "،
دروون نیلگوون - پیرووزه ی مینایی ات

با معانی چند گانه در سطور و نگاه کلی در یکپارچه گی معنایی بالاخص در پایان این شعر زیبا در این قسمت :

: تو..................
! دستاورد این نای درازی.....

. به چند معنا میتوان این نای دراز را معنا کرد. نای (حلق) که این واژه گان از آن بر میخیزد و در نگاه عرفانی ، خود را نایی مفروض کردن که بر لبان خدا نشسته است و میسراید. در این باب توضیحاتی در ذیل داده ام که نگاه عرفانی را به این بخش زبانی را از دیدگاهم بیان کرده ام. همچنین است کنشواژه هایی چون شکفتن و خلق و زایش واژه هایی دیگر در این دستگاه زبانی مثل : شکوفیدن ، شکفته ، شکوفا ، شکوفنده ، شکوفیده که با احتراز از کنشواژه هایی که حالت غیر کارا (منفعل یا Passive و کارا Active دارند که در قبل با کنشواژه های ترکیبی مثل " شکفته شد " و جایگزین کردن آن با " شکوفید" یک اثر بخشی تام و متجانس از " تمامیت بخشی " را به نمایش میگذارد مضافن به اینکه در جملات با زایش دقیق زمانی کنشواژه ها ، آنها را بکار میگیرد. همین لفظ " کنشواژه " که برابر سازی شده " فعل" میباشد ، نشان از دقت نظر این پژووهشگر خردورز دارد.

حال مثال دیگری را از شعری از **استاد علی سیران** بزنم :

(هندسهء نااقلیدسی)
...

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

در هندسهء نااقلیدُسی عشق
هر فاصله ای
نسبتِ طول انتظار است
. به عرض دل معشوق ....

و عرضه ی گلایه ای
به زبان سکوت
! مشترک نا از درد

و به اندازه ی یک اتفاق است
هر فاصله ای که اتفاقی نیست
و فاصله ای
! که او بود ....
! و با او ، که اتفاقی نبود

اگر نبود
یا بود ....
. فاصله ای بود

و هیچ ساعتی ، نمی داند آیا
تا کی
تا کی
تا کی ؛
به دور خودش بگردد ،
! تا دقیقه ی آن زفاف زود ....

...
هر تابستان ،
ارتفاع طعمِ انگور را ،
اندازه می گیرد
با نفس های تاک ؛ ....

و تقویم شراب را
... نشانه می زند ، هی
با تیک های هر ساعت ؛
در تلو تلو آینــه ای ،
که هر صبح روشن می شود
از برق نگاهی ، که نبود
و نبود ....
و نبود ....

. و عاشق بود

...
غروبِ شهریور ، شد
و همه ی غروب ها
! شهریور بود ، حالا ....

فرو می شکست
و مچاله می شد
آفتاب ،
. در کنجاله های عصر
...

و دور ،
دور ، .....
دور شد ، .....
در دهان سایه هایی

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

که تاریک
تاریک
... تاریک

...
فردا روز دیگری ست ،
! در قائم الزاویه ی رنگین کمانی از نو

و از شش جهت
در طواف شکسته ی کوبیسم
کرشمه ای ....
! اتفاقاً ....

و از ابتدای فاصله
رقصی ....
! بی فاصله ای

...
کمانه ی شهابی ،
در ذهن یک حجم تاریک

اقلیدسی آن دقیقهء زفافی نا و عشق
که فردا اتفاق افتاد ،
! در دیروز ....

... در آغازی که
دایره نبود

و عشق .....
و عشق .....
و عشق .....
دیر می شد ، ....

! در هندسه ی هنوز

تشریح و ارزیابی شعر فوق بر اساس ساختگرایی در مفاهیم و اثر بخشی سطور Distributive ,و همچنین اثر تمامیت بخشی در پاره های زبانی آن Making Integrity

استاد سیران نازنین شعری را در گروه گذاشته که صلاح بر این دیده شد که نکات غامض اون شکافته شود از این شعر رو مشخص کردم که بچه ها هم زحمت کشیدند و نکات Master Keys . من شاه کلید هایی بسیار زیبا و الحق در پاره هایی تا مرز های روشنگری شکافت هم رفتند و بنده را صد چندان مشعوف ساختند. میدانم که خودشان هم بشدت از آنچه پژوهش کرده بودند خوشحال بودند و ای بر شوق های مضاف من افزود. نشان داد که بر پایه های دانایی رفتن چقدر لذت دارد ولی خوب داستان ، داستان استاد سیران است و " عشق های سیرانی" و یه جاهایی باید نرده بان بگذاری ، تا هم قدی کنی. نردبانهای علم و تجربه و فهم. من بدم نمیاد قبل از ورود به بحث قدری نکاتی رو بگم که ازخستگی بحث بکاهد تا دل فراخ شود برای نشستن روشنی های فهم. این را از اساتیدم آموختم

و اما برای این داستان ، لباس کسوت معلمی را مجددن بر تن کردم . این شغل اول و آخر من است که با آن همیشه لذت برده ام. من25 سال پیش بمدت یک سال کلاس دوم دبستان هم درس داده ام. وقتی یادم می افتد هنوز اشک در چشمانم جاری میشود . چه نازنینانی که شاید 1 ساعت از وقت کلاس صرف ناز کردن آنان میگذشت و انقدر به من روحیه می دادند که وصف ناپذیر بود. و چقدر سخت است با بچه ای که فکر میکنی هیچ نمیداند و از طرفی خود را مملو از ریزش اطلاعات میدانی و میخواهی بر آنان جاری کنی، سر و کله بزنی. در همان موقع در دانشگاه هم تدریس ریاضیات محض در پایه اول دانشگاه میکردم. جوان بودم و جویای نام و خودم تازه مهندسی گرفته بودم و برگشته بودم. . بعد ها این روش در سیاق و سابقه من برای همیشه ماندگار شد . خاطره ای در آن سالها اتفاق افتاد که در این توضیحات موثر است. من در آن سالی که در پایه دوم دبستان تدریس می کردم همیشه در خصوص جمع یا تفریق اعداد فکر

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

میکردم که آیا صحیح است که بچه با انگشتانش حساب کند ؟ مخصوصن وقتی که تعداد از دو دست و پاها !!! افزایش میافت. مشکلم در تعداد نبود بلکه یکبار دانش آموزی بنام شکیبا داشتم که او مرا به فکر فرو برد (از شکیبا خواهم گفت) . وقتی با سوالی مواجه شد که جواب 3+5 را میخواستم و با 3 سیب و 5 پرتقال اینکار را کردم بعد پرسیدم که ، چندتا میشه ؟؟؟ اکثر کلاس میگفتند 8 تا . او جواب نمیداد و بسیار هم با هوش بود . من از او خواستم که جواب دهد. گفت ، سیب با پرتقال جمع نمیشه !!!! اونجا بود که مرا به چالش فکری انداخت .

بعد ها وقتی که در دوره فوق لیسانس توابع دو سویی Two Ways Function را نزد استادم Zill میخواندم به این امر پی بردم . داستان ، داستان تناظرات و تناظر یک به یک بود. در توابع ریاضی ، بصورت محض میتوانید ، تجرید کنی و از متغیرات متناظر استفاده کنی برای حل مسئله. (در تعداد نا متناهی ار تناظرات بر میخوریم به Cardinality و اعداد کاردینال که این بسط تناظر عددی را Equinumerosity یا فهم کسترش گونه عددی می نامند . آن شاگرد رو بعد ها در دوره فوق لیسانس اش در انگلستان دیدم و او مرا بیاد آورد که کیست و هم اکنون در استانفورد در حال اخذ دکترا در ریاضی محض است. این را گفتم تا از توابع متناظر بگویم و داستان تجرید در ریاضی.

حال برگردیم بر هندسه . میدانید که یونانیان پایه گذار هندسه بودند و ریشه آن از معرفت تجربی در مساحی کردن زمین شروع میشد. چیزی که امروزه آنرا Geometry مینامیم (تلفظ درست ان جیامتری است نه جئومتری) . اسا س کارشان هم نقطه و خط و صفحه بود (به این عناصر و تشابه آن در کار نققاشی استاد سیران میتوان توجه کرد) . بیشتر بر آن بودند که از مساحی کردن تجربی بدور باشند و برای آن قوانینی وضع کنند که شمولیت محاسباتی داشته باشد و چون ابعاد وسیعتر گشت یارای طراحی خط کشی استاندارد برای تعیین مساحت ها و محاسبان محیطی و .... نداشتند.

اقلیدس با وضع پایه های اساسی اصول خود به کمک آنان شتافت و 5 اصل را تدوین کرد که جزو بدیهیات بود. در واقع تجرید Abstraction را او در ریاضیات پایه نهاد. 4 اصل اول اصول موضوعه بودند که در وجود و پذیرش آنان تردیدی نبود . حتی اصل پنجم که اصل " توازی" Parallelism جزو اصول موضوعه بود. بر خلاف آنچه که در کتب مربوطه نوشته شده ، فی الواقع درست این اصل اینچنین است : " اگر در بیرون از خطی نفطه ای داشته باشیم ، و از ان نقطه خطی ترسیم کنیم ، سپس در داخل این دو خط ، با نیم خطی ، این دو خط را بهم وصل کنیم ، زاویه ایجاد شده اگر کمتر از 90 درجه باشد ، آن دو خط در سمتی که زاویه کمتر است ، همدیگر را قطع میکنند ". از این اصل ، حالا میتوان نتیجه گرفت که اگر این زاویه 90 درجه باشد و در نتیجه این نیم خطوط عمود می شوند ، این خطها موازیند و همدیگر را قطع نمیکنند. این همان " تناظر تابعی " است.

درواقع اقلیدوس کاری که کرد این بود که این استدلالات را بر پایه منطق بنا کرد که از یک اصل بدیهی ، موضوعات و اصول دیگر را نتیجه گیری کرد و علم محاسبات تجربی را به تجرید اعداد ریاضی بر پایه منطق ک خلق کرد. شاید به مدت 20 قرن این منطق سترگ بر عالم علم حکومت میکرد و پایه های فیزیک نیوتنی را در بر گرفت

چهار تن این پایه ها را در هم ریختند که آنچنان شد که تقریبن بعد از فروپاشی نظام اقلیدس- نیوتنی ، انداموارە های علوم دیگر بر جای خود نمی نشست و زلزله در کل علوم قیاسی و حتی استقرایی افتاد. اولین آنها فیزیک بود

یانوش بایای مجاری (به تلفظ اشتباه ، یونان بوئینی) و نیکلای لباچفسکی روس و کارل گاوس آلمانی و فردریش ریمان آلمانی که اولین فرو ریزی را یانوش انجام داد. پدرش 40 سال در اصل توازی کار کرد که آنرا ثابت کند ولی نتوانست و بر پسر توصیه کرد که این راه را نرود. اما پسر مخروط وارونه پدر را بر عکس کرد و آنرا به زمین نهاد. او بر اصل توازی از راه خلف آن " عدم توازی" رفت و موفق شد. "گاوس هم به این نتایج رسید ولی ترسید که طرح افکنی کند چون زمانه را مناسب طرح این ایده ها نمیدانست. اما نیکلای را غم این داستان نبود. فی الواقع او بود که در مقاله ای در دانشگاه کازان ، این پیکره را فرو ریخت

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

او از مثال هنداونه آغازید. یک هندوانه را که تقریبن کروی بود از وسط به دو قاچ کرد و سپس هر نیمه را به 4 قسمت متساوی. وقتی آنرا دوباره روی هم بصورت اول در اورد ، در جلوی چشمان همه ، یکی از قاچ ها را بیرون آورد که ربع نیم کره بود

خطوط بصورت عمود در نقاط برش بود و هر کدام 90 درجه !!! مثلث (به نوعی فضایی) ایجاد شده جمع زوایایش 270 درجه شد و آنگاه بود که نشان داد که در عالم خارج ، مثلث ها ی مسطح نیست که جمع زوایایش 180 درجه شود !! . آنچه که اتفاق افتاد (عین شیمی آلی از کانی توسط کلوکه در بنزن نمیتوانستند 6 ملکول کربن را با 6 مولکول هیدروژن ، نمودار ساختمانی بکشند که سرانجام کلوکه موفق به کشف آن شد با دیدن خواب ماری که بدور خود میپیچید و بعد از آن پیکره علم شیمی عوض شد

بعد از لباچفسکی ، ریمان آمد و او نظامی دیگر از هندسه نا اقلیدسی را بنیان نهاد. امروزه ما سه نوع هندسه را در زمینه نااقلیدوسی تعریف میکنیم . هندسه سهموی که همان قوانین اقلیدس و این اواخر پوانکاره فرانسوی در سطح بر آن صادق است که مهمترین آنها اینست که مجموع زوایای مثلث 180 درجه و در هندسه لباچفسکی که مبنای آن اینست که بر پایه هایی از ریاضی انتگرال سوار است و در واقع در اشکال هذلولی فرم Hyperbolic (که مثلن نوع ساده آن قاچ یک هشتم کره و آن هندوانه مثالین فرض شود) (هایپربولا به معنای افزایش یافتگی ست) که دو خط موازی فواصل بینشان در حال افزایش است که مجموع زوایا ی مثلث بیش از 180 درجه و در هندسه ریمانی که بر پایه هایی از حساب دیفرانسیل سوار است که هندسه بیضوی است که این مجموع زوایا کمتر از 180 درجه است

حال برگردیم به اساسی ترین نکته و آن این بود که در فیزیک اختر و در نسبیت عام ، اساس فرضیه بر پایه هندسه لباچفسکی نهاده شد. جهان خارج آن واقعیت دگر بود و تعجب از آن که 20 قرن ، مردم در جهانی با علمی می زیستند که اصلن مطابق با واقع نبود و علت اینکه در 100 سال گذشته میگویند به مدت 1 میلیون سال قبل پیشرفت کرده ایم ، پر بی راه نیست

در مختصات زمان مکان ، هندسه اقلیدوسی کور مطلق است و حکمرانی از آن لباچفسکی است. در پهنه آنچه که در فضا میبینیم تمامن هذلولی و بیضوی است و خبری از " سطح" نیست . نور دیگر به خط مستقیم سیر نمیکند و انداموارہ گیتی دیگر آن نیست که مفروض می کردیم بلکه در پهنه ای از کشندگی ، نه صاف بلکه در حال انبساط ریسمان ها با فرورفتگی و انحنای زمان-مکان به واسطه ی گرانش است.

سوپر شار ها (مایعاتی که بصورت محاسباتی با درجه صفر غلظت میباشند) و از سوپی مقادیر بی جرم را در خود دارند و بدون اصطکاک در شکل و انداموارہ خلقت کیهان حاضرند . قوانین حاکم بر آنان با هیچیک از آن قوانین 20 قرن گذشته تطابق ندارد و تئوری های سترگی از Super Strings یا ابر ریسمان ها تا استاندارد و نهایتن تئوری F کامران وفا Cameron Vafa .

آنچه که این حقیر از محاسباتی زمانگیر بدست آورده ام و یکی از 4 نیروی موجود در جهان را از بعد نیرو خارج کرده ام و شاخصه اصلی مقاله این خردک شده است بیانگر آنست که خلقت و کیهان ، تحت ذراتی که دیگر نه نیروست و نه جرم دارد و نه انرژی، بنام گراویتون Garviton که ، به نوعی " گرانیده شده است. (این اصطلاح از آن من است و در حال بررسی مبانی آن در مرکز سرن سوییس Cern میباشد.)

جهان بنوعی " جذاب" است و خاصیت جذبی دارد و در این خاصیت است که همه چیز شکل گرفته است. یعنی ما ساختارن ، جذاب (به معنای جذب کنندگی و نه زیبا ، که ان هم البته هستیم) هستیم. این بماند تا آنرا در عشق بصورت تمثیل بگیریم.

تمام اینها بعرض رسید تا نکته ای را بگویم. میدانیم که محیط دایره برابر است با قطر ضربدر عدد پی . (این عدد 3.14 است که اعشار آن تا رقم 110000 بار محاسبه شده و هنوز پایان ناپذیر در حال محاسبه با ابر کامپیوتر ها هستند) . در واقع نسبت محیط دایزه به قطر ان معادل عدد پی است. در هندسه هذلولی ، این نسبت بیشتر از پی و در بیضوی کمتر از پی است.

اینجاست آن نکته ای که انتظارش را میکشیدم که باز شود. در این شعر زیبا ، در ابتدای آن این " نسبت" با زیرکی تمام هم درک شده و هم بی نهایت بدرستی قید شده است . در هندسه نااقلیدسی در هر دو

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

نوع هذلولوی و بیضوی ، این نسبت ها متغیرند و این " دل معشوق" را بجای عدد " پی" نشاندن ، هم هنر از هنرمندی دارد و هم دسترسی استاد سیران بر احاطه علمی اش بر این پاره های دقیقه .

بر آن بودم که پایه های موضوعی علمی آنرا بشکافم و قدری بحث را طولانی ولی باز کردم که بدانید این فشرده گویی ها از کجا آمده است. در آن قسمت هم که صحبت از " .... و عشق آن دقیقهء زفافی که فردا اتفاق افتاد ، در دیروز !...." بر تعبیری سترگ از دانش روزین آستروفیزیک (فیزیک اختر) (کیهانشناسی) نشسته است که من متحیر ماندم

در تئوری جدید اینرا داریم که زمان دیگر خطی نیست و حتی از سطح هم گذشته است و بصورت ابعادی در حال بررسی آن هستند. یعنی دیگر داستان آن نیست که زمان در قدیم شروع شده (زمان با مهبانگ آغاز شده است و آن داستان یکی بود یکی نبود کاملن مبنای علمی دارد!) و به حال رسیده و به آینده دور میرود. در تئوری جدید ، ابعادی است و به راحتی قابل محاسبات است که در جایی ، کند میشود (در افق رویداد سیاهچاله ها و بکلی متوقف (از نگاه ناظر بیرونی) و میتوان با پیچشش های دوناتی ، آینده را به گذشته متصور شد (فیلمی بر این اساس بنام Inter Stellar ساخته شده است) که در مرز مشترکی از آینده ای دور به ابتدایی از گذشته دور پیوند می خورد

این نگاه استاد سیران بر این بخش هم بسیار متحیر کننده و زیباست. سفره نعماتی را باز کردم که خودم از محتویات آن مشعوف شدم و جای بسی قدردانی است که دو استاد سترگ معرفت و ادب و هنر ، فره سنگی و سیران بر هم افزایی علمی ان میکوشند و دقیقن هم در بخش اثر بخشی و هم تمامیت بخشی با احاطه سترگ بر دانش دستگاه زبانی گام برداشته اند و البته مخاطبان بقدر فهم عقولشان از این دریای عطیم و مواج ، سهم میگیرند.

من قدری هم از نوع نگاهم به مقولات " در زمانی " و " بر زمانی " در اینجا تاکید کنم . جهانی که حضرت مولانا و حافظ و عارفان بزرگ میدیدند ، با آنچه امروز من و شما میبینیم متفاوت است. اگر حافظ فرمود که " به جهان خرم از انم که جهان خرم از اوست ،،،، عاشقم بر همه عالم ، که همه عالم از اوست " و یا مولوی میگفت " چون نباشد عشق را پروای او ،،،، او چو مرغی ماند بی پر ، وای او " و بسیاری از اشعار دیگر ، ما نباید با این دید وسیعتری که به خلقت پیدا کرده ایم ، کمتر از آنان ، عاشق باشیم

میدانید که من " خداباورم" . خدایی را که میستایم ، خدایی است که صاحب این " کیهان ها و جهان هایی است که بر آن قوانینی مستقر کرده است که " شاکله نظم از آن ریزش دارد " با این اکتشافات عجیب. هیچ سطح مسطحی را در عالم نداریم و این عالم پر است از چاله چوله (به تعبیر عامیانه) که نور در راه و مسیر و دالان گرانش سیر میکند و در جایی هم به تله می افتد (افق رویداد) و علی الظاهر در تکینگی Singularity ، یک جذب نهایی اتفاق می افتد و از انسو یک مهبانگ دیگر.

قیامتی در جایی ، که خلقتی است در جای دگر !!! و این نه برای اینجا ، که طبق نقشه های جدید ترسیمی بانوی خردورز ، نازنین دخترم ، پرفسور مریم میرزاخانی ، بصورت نا متناهی ، در پس همدیگر بصورت تسبیح وار و باز نامتناهی از این رشته های جهان های مجزا و در هم رفته .

این ها 3 درصد از فهم ما از کل عالم است و جالب است 95 درصد کل کیهان را بخاطر ابعاد دیگری که از طیف دید و فهم ما خارج است نمیشناسیم(27 درصد ماده ی تاریک و حدود 70 درصد انرژی تاریک که موتو انبساط جهان فعلی ماست) و تقریبن در یک حد محدوده ای از دانایی (به تعبیر فیزیکی داده ها) قرار داریم. به تعبیر لرد مارتین رایس در یک منطقه گولدیلاکس (طلایی) قرار داریم. خدایی که من عاشق اویم ، صاحب و دانای این جهان هاست و رشته امور را " قانونمند " در دست دارد و با با ما همراه است و از ما به ما نزدیکتر!!.

Philosophy of Literary Criticism

Foundation of philology

آنچه که در بالا دیدید یکی از تفاسیر متنی بر اساس عناصر " بر زمانی" و " در زمانی" با نگرش به دو مقوله " گفتار و نوشتار" با تو جه به عناصر اثر بخشی مفاهیم واژه ها در سطور و اثر تمامیت بخشی در پاره های یک متن یا شعر بود که توسط مولف در جایی دگر بر آن شعر بسیار زیبا ، نگاشته شده بود.

بوضوح نشان میده که احاطه بر معرفت های غلمی دیگر ، چگونه میتواند شاعر را در ارائه اثرش قوی کند و شاکله پیکر متن شعری اش را انسجام بخشد..

من شعری از کالریچ را انتخاب کرده ام که قدری هم در اشعار غربی ، کاووش نماییم تا این خصیصه ها بیشتر اشکار شود.

معتقدم ، شعر ، زمانی شعر می گردد که از واقعیات حسی ، با سمت و سویی بالارونده ، بکلی از واقعیت کنده شود و انتزاع یابد. هرچه انتزاع بلندتر و پیوسته تر با اجزاء شعر و دستگاه زبانی آن باشد ، آن نوشته ، " شعر تر" More Poemic است .

My Pensive " Sara" . The Soft Cheek Reclined
Thus on My Arms , Most soothing sweet it is
To sit beside our Cot
And Watch the Clouds
How Exquisite the scents
Snatched from Yon bean-field

"سارای" زیرک من ، رخسار لطیفت ، لمیده

بر بازوانم ، بس دلنواز و نرمیده
نشسته بر کنار کلبه ی مان
و تماشای ابرهای (تکیده)
وه ! چه عطر های دلپذیری
که شود از آن مرغزار ، سؤریده

حافظ درست گفت: کمتر از ذره نئي پست مشو ، عشق بورز ،،،،، تا به خلوتگه خورشيد رسي چرخ زنان

بر ماست که عاشق شویم و عاشق بمانیم.

Mehdi Zohrevandi

Sadra Philosophy Group /Literary Dept

25th sept 2015